

نویسنده: اندرو باسویچ «Andrew Bacevich»
منبع و تاریخ نشر: تام دسپیچ «01-2022-23»
برگردان: پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل» .

اندرو باسویچ؛ چرا واشنگتن نمیتواند بیاموزد

*Andrew Bacevich, Why Washington Can't
Learn*



از ویتنام به افغانستان با مسیرهای انحرافی در طول راه

چه کسی حتی دوران زمامداری بوش را به یاد می آورد؛ نه نه زمان جورج دبلیو بوش پسر بلکه پدرش را! کسی که اینطور فریاد زد « بخدا ما سند روم ویتنام را به لگزدیم» این در پی عملیات صحرا «معروف به جنگ اول خلیج فارس در سال «1975» بود» و در واقع این خود درست بود که ارتش ایالات متحده نیروهای مستبد عراقی « صدام حسین » را با سهولت قابل توجهی از کویت بیرون کردند . البته آنهم بلی

که از نظر بصری شاید روزی متضاد بود؛ از این گذشته نمونه‌ها و یا مدل‌هایی جدید یا بروز شده هلیکوپترهای آمریکایی در سال «1975» آمریکای‌ها را بگونه‌اشفته ای از بام سفارت آمریکا در ویتنام جنوبی یعنی از سایگون پس از تلاش‌های توام با شکست‌های پی‌درپی تخلیه کرده بود؛ اکنون تفنگداران دریایی آمریکا با موفقیت تمام در پشت بام سفارت آمریکا در کویت فرود آمده‌اند و منتظر پرواز هستند.

اما نکته جالب در اینجا این بود؛ که بیش از سپری شدن یک دهه پس از جنگ فاجعه بار و «سندروم ویتنام» که بگونه رسمی به کتاب‌ها و یا اوراق تاریخ محول گردید و دست اندرکاران و اشنگتن امیدوار بودند که جنگ فاجعه بار ویتنام شاید که از اذهان عامه فراموش شده باشد و یا به فراموشی سپرده شده باشد؛ اما زمانیکه رییس **جمهور جورج دبلیو بوش** و متحدان‌اش به تعقیب رخداد یازدهم سپتمبر از خود واکنش نشان دادند و اولین چیزی که در ذهن آنها خطور کرد بلی... که آن‌ها نا جنگ فاجعه بار ویتنام بود آنها با استفاده از به نشان دادن تصاویر جنگ ویتنام هنگام تخلیه از «دل‌لزار یا باتلاق‌ها» دست بکار شدند و تاکید کردند که ما هرگز بار دیگر با همچو وضع مواجه نخواهیم شد چنانچه چند ماه بعد از تهاجم به عراق در سال «2003» **دونالد رامسفلد** وزیر دفاع آمریکا به شدت انکار میکرد که ایالات متحده دگر در یک باتلاق نوع ویتنام در نخواهد افتاد و یاکه اصلاً به دام نیفتاده است؛ حالانکه این جنگ بطرز عجیبی در ذهن عراق‌ها تاثیر گذاشته است؛ چنانچه که شیعیان عراق در محله فقیرنشین بغداد در شهر صدر به روی دیوارهای کوچه‌ها و پس‌کوچه‌های درگیر در جنگ اینطور نام خیابانهای ویتنام را نوشته‌اند **اینجا کوچه‌های ویتنام‌اند که ما آمریکایی‌ها را میکشیم**.

در واقع، پس از تهاجم به افغانستان و عراق، می‌توان گفت که تقریباً سه دهه پس از پایان جنگ ویتنام با فاجعه‌ای تماماً آمریکایی، سندروم ویتنام واقعاً بار دیگر به مالگد زد. همانطور که مشخص شد، دلیلی وجود داشت که ویتنام نمی‌توانست با آب حمام به بیرون پرتاب شود، همانطور که **اندرو باسویچ** معمولی **TomDispatch**، نویسنده اخیراً پس از آخرالزمان: نقش آمریکا در جهان متحول شده، امروز توضیح می‌دهد. اگرچه من معتقدم هیچ‌کس قبلاً چنین توضیحی ارائه نکرده است، او می‌گوید ویتنام فقط آغاز یک نسخه یا یک نمونه ای از جنگ آمریکایی امپراتوری در این سیاره بود که 56 سال طول می‌کشد و تنها با تخلیه کامل در سال 2021 به طور بالقوه پایان می‌یابد.

و او به، انگار برای روشن‌تر کردن **نظر با سویچ**، اگست گذشته، زمانی که ایالات متحده به طور آشفته از پایتخت افغانستان فرار کرد و طالبان پیروزمندان به شهر آمدند، رئیس‌جمهور **جو بایدن** سوگند یاد کرد، "هیچ شرایطی وجود نخواهد داشت که شما در آنجا باشید. مردم را از پشت بام یک سفارت بلند می‌کنند." اما در نهایت، در واقع، هلیکوپترها واقعاً بر روی پشت بام سفارت نشست و برخاست کردند، در حالی که **آنتونی بلینکن**، وزیر امور خارجه مجبور شد با لنگش قسم بخورد که "این آشکارا سایگون نیست".

در حالی که ممکن است در واقع پایتخت ویتنام جنوبی در سال 1975 نبوده است، اما

همانطور که **باسویج** امروز به طور قابل توجهی بیان می کند، پایان بالقوه یک دوره تاریخی بزرگتر بود که با جنگ در ویتنام آغاز شد و با یک همه ما را شرمنده کند. **تام دسپیچ**

یک جنگ بسیار طولانی از ویتنام به افغانستان با مسیرهای انحرافی در طول راه

A Very Long War From Vietnam to Afghanistan with Detours Along the Way

توسط: اندرو باسیویچ

در تاریخ طولانی و پر سابقه ارتش ایالات متحده، افسران جوان بسیاری در بسیاری از مناطق جنگی خدمت کرده اند. گمان می کنم که تعداد کمی از آنها به اندازه من در تابستان **1970** پس از ورود من به خلیج Cam Ranh در جمهوری ویتنام، نادان بودند. مسلماً، در طول سال های تحصیل قبل از اعزامم به آنجا، همه حقایق را جمع آوری کرده بودم، برخی از آنها حداقل تا حدی مرتبط با موضوع مورد بحث بود. با این حال، علیرغم تلاش جدی برخی از معلمان عالی، من موفق شده بودم از به دست آوردن هر چیزی که با اصطلاح آموزش و پرورش قابل احترام باشد، اجتناب کنم. حالا، هر چند با وقفه، شروع به تغییر کردیم سال بعد، هنگامی که سفر خدمت من به پایان رسید، من از ویتنام به خانه برگردم با ساده ترین تصور از یک سوال: این کوکاپ «کار بدتر انجام شده» عظیم چگونه رخ داده است و چه معنایی دارد؟

از آنجایی که این سوال مستلزم قضاوت در مورد جنگی بود که من در آن شرکت کرده بودم (هر چند بی اهمیت)، این موردی نبود که از آن استقبال کنم. با این حال، این سوال من را به خودمشغول کرد. در طول دهه های بعدی، در حالی که تلاش زیادی برای بازتاب جنگ آمریکا در ویتنام انجام دادم، هرگز به یک پاسخ کاملاً تا حد رضایت بخش نرسیدم. کل قسمت برای من نامفهوم باقی ماند.

و در آن صورت حساب، من شک دارم که به سختی تنها بودم. بدون شک بسیاری از اعضای نسل من، چه آنهایی که خدمت کردند و چه آنهایی که معترض بودند (یا آنهایی که مانند چندین رئیس جمهور اخیر ایالات متحده که در حاشیه مانند تد بیر کردند)، مدت ها است به نتایج ثابتی در مورد ویتنام رسیده اند. با این حال، برای دیگران از ما، آن جنگ واقعاً گیج کننده باقی مانده است - معمایی که راه حل را به چالش می کشد.

دوباره دژ اوو «به خاطر سپردن صحنه های توهم»:

در تاریخ زمینه یا مفاد همه چیزها وجود دارد که باید آن زمینه و یا شرایط را به بررسی و بازنگری گرفت و توام با **پروژه «1916»** {پروژه ۱۶۱۹} پروژه در حال

انجامی است که توسط مجله نیویورک تایمز از سال ۲۰۱۹ با هدف بررسی مجدد میراث برده داری در ایالات متحده شروع شده و مصادف با ۴۰۰ سالگی ورود اولین آفریقایی‌ها به ویرجینیا است. این یک پروژه تعاملی توسط **نیکول هانا جونز**، گزارشگر روزنامه نیویورک تایمز، با کمک نویسندگان این روزنامه است، از جمله مقاله‌هایی در مورد تاریخچه جنبه‌های مختلف زندگی معاصر آمریکایی که نویسندگان آن معتقدند "ریشه در برده داری و پیامدهای آن دارد".^۱ همچنین شامل شعرها، داستان‌های کوتاه و مقاله‌های تصویری است.^۲ لار ابتدا این پروژه به عنوان یک شماره ویژه برای ۲۰ اگست ۲۰۱۹ برنامه‌ریزی شده بود، ولی خیلی زود به یک پروژه تمام عیار تبدیل شد، از جمله بخش ویژه صفحه گسترده در روزنامه، رویدادهای زنده و یک سری پادکست چند قسمتی را دربرگرفت.^۳ نمونه به موقع اما به هیچوجه نه بمثا به یک پدیده منحصر بفرد آنرا تغیر داد.

برای دولت‌های متوالی که ایالات متحده را به جنگ ویتنام بردند، که با **هری ترومن** شروع شد و با **لیندون جانسون** به اوج رسید، زمینه مرتبگی که دخالت ما در جنوب شرقی آسیا را توجیه می‌کرد بدیهی بود: **یعنی جنگ سرد**.

از اوخردهه 1940 به بعد، هدف تبلیغاتی سیاست اساسی آمریکا مهار گسترش کمونیسم جهانی بود. در سراسر صفوف تشکیلات سیاسی، مسله ضد کمونیسم معادل یک الزام مذهبی بود. و برای سالها، این مسله به تنهایی برای مشروعیت بخشیدن به دخالت نظامی ما در ویتنام کافی بود. مسئله فوری هر چه باشد - چه حمایت از فرانسه در برابر ویت **مین** یکی از اعضای یک جنبش ملی‌گرای تحت سلطه کمونیست‌ها، که در سال 1941 تشکیل شد و برای استقلال ویتنام از حاکمیت فرانسه مبارزه کرد. **اعضای ویت‌مین** بعداً به **ویت کنگ پیوستند**.^۴ کمونیست در آنجا پس از جنگ جهانی دوم یا ماما‌یی (نرس‌قابلة زایمان) جمهوری ضد کمونیستی ویتنام پس از شکست فرانسه در سال 1954 - و متوقف کردن تهدید سرخ به عنوان یک اولویت امنیت ملی از اهمیت بالایی برخوردار بود. که در واشنگتن، تقریباً هر کسی به آن موافق بود.

با این حال، روند واقعی رویدادها در ویتنام با این چارچوب تفسیری ویران شد. هنگامی که نیروهای رزمی ایالات متحده در سال 1965 وارد ویتنام جنوبی شدند، در حالی که بمب افکن‌های آمریکایی سعی داشتند در شمال کمونیست‌ها را ضربه کاری زنند و یا که خواستند آنها را به تسلیمی وادارند، منطق اصلی جنگ به طور فزاینده‌ای دشوار می‌شد. درست است، ارتش دهقانی دشمن به پرچم‌های قرمز و تجهیزات متحدالشکل علاقه نشان می‌داد. اما پس چی؟ تهدیدی یا که هیچ مانعی که برای خود ایالات متحده ایجاد می‌کرد وجود نداشت.

هنگامی که رئیس **جمهور ریچارد نیکسون** در سال 1972 از چین "قرمز" بازدید کرد، کرکتر جنگ سرد به چیزی کاملاً متفاوت تبدیل شد. با توجه به اینکه برجسته‌ترین کشور ضد کمونیست «آمریکا» از دست دادن ویا با بازدید دوستانه از رئیس **مائو تسه تونگ** در پکن لذت می‌برد، تلاش جنگ در ویتنام کاملاً غیرقابل توضیح شد - و از آن زمان

تاکنون ادامه داشته است .

هنگامی که جنگ سرد متعاقباً با آنچه ظاهراً یک پیروزی در ابعاد کیهانی بود به پایان رسید، هرگونه تمایل به حساب کردن و بازبینی با ویتنام به طور کامل ناپدید شد. به هر حال، در مقایسه با فروپاشی دیوار برلین در سال 1989، سقوط سایگون در سال 1975 چقدر اهمیت داشت؟ در واشنگتن، پاسخ روشن بود: نه آنقدرها. در مورد موضوعی که از نظر اهمیت بسیار فراتر از جنگ ویتنام بود، تاریخ حکم قطعی را صادر کرده بود. اما فقط چرلی ها «خشن ها و زمخت ها» مخالفت می کنند .

سپس، به معنای واقعی کلمه، اتفاقات 11 سپتامبر رخ داد. در یک لحظه، «پایان تاریخ» که باگذشت جنگ سرد آغاز شد، خود ناگهان به پایان رسید. **نوادگان نخبگان** سیاسی که جنگ ویتنام را طراحی کرده بودند - از جمله چندین نفر که راه‌هایی برای پایان دادن به این مناقشه پیدا کرده بودند - به جای مکث برای بررسی این احتمال که ممکن است دوباره نشانه‌های زمانه را به اشتباه تفسیر کرده باشند، چارچوب جدیدی اساسی برای ایالات متحده طراحی کردند. یعنی خط مشی. بعنوان جنگ جهانی علیه ترور که اکنون به اصل سازماندهی دولتمردان آمریکایی تبدیل شده و عملکردی مشابه با جنگ سرد در نیمه دوم قرن قبل داشته است.

همانطور که در مراحل اولیه جنگ سرد اتفاق افتاده بود، حال و هوای **مانوی** «ثنویت دینی یعنی آموزش رهایی روح از ماده از طریق زهد» در آن لحظه پس از 11 سپتامبر، اقدام را به بحث ترجیح داد. بنا براین، در عرض چند هفته پس از آن حملات به مرکز تجارت جهانی در نیویورک و پنتاگون در واشنگتن، ایالات متحده جنگ تیراندازی جدیدی را نسبت از همه جاها در - افغانستان کشور محاط به خشکه و فقیر، که به "قبرستان امپراتوری ها" معروف است، آغاز کرد. (از جمله شوروی) اما نه چیز دیگری .

این جنگ قرار بود 20 سال ادامه یابد. در زمان پایان یافتن این جنگ، بسیاری از ناظران مدتها بود که در شروع جنگ در افغانستان رابه جنگ با ویتنام مقایسه کرده بودند. تا جایکه از دست دادن یا نا دیده گرفتن شباهت ها بین این هردو جنگ غیرممکن بود. یعنی هر دو جنگ ها با ضرورت استراتژیک ناسازگار و مشکوک بودند. این هردو جنگ ها سرانجام به پایان کشیده شدند. که نتیجه هردوی این جنگ ها شکست مرگبار برای واشنگتن بود برای درک ماهیت جنگ در افغانستان، مدت زیادی طول نکشید که منتقدان اصطلاحی را که به طور گسترده برای توصیف درجنگ ویتنام به کار رفته بود را احیا کردند: هر کدام یک باتلاق بود. اینجا تمام چیزی بود که باید می دانستید .

بنابراین بر اساس ظواهر ظاهری، به نظر می رسد که این دو جنگ خواهر و برادر یکدیگر بودند. با این حال، وقتی صحبت از ماهیت به میان آمد، هر رابطه ای بین این دو به عنوان اتفاقی ارزیابی شد. به هر حال، جنگ ویتنام و افغانستان در دوره‌های کاملاً متفاوتی از تاریخ معاصر رخ داد، یکی قبل از *annus mirabilis* در سال 1989 که آن دیوار در برلین فرو ریخت و دیگری در پی آن رخ داد .

اما نکته اینجا است: در واقعیت، سقوط دیوار برلین همه چیز را تغییر نداد. از جمله

چیزهایی که به طور کامل دست نخورده باقی گذاشت، مقاومت سرسختانه در برابر یادگیری در واشنگتن بود که تهدیدی بزرگتر از کمونیسم یا تروریسم برای رفاه مردم آمریکا است. برای تأیید این ادعا، بجز به جنگ‌های ایالات متحده در ویتنام و افغانستان به چیزی دیگری بیشتر نگاه نکنید.

تغییر چارچوب یافرم

شما می‌توانید با مطالعه منشاء، رفتار و روش و پیامدهای جنگ جهانی اول (1914-1918) چیزهای زیادی بیاموزید. و یا شما می‌توانید با مطالعه منشاء، رفتار و پیامدهای جنگ جهانی دوم (1939-1945) چیزهای زیادی بیاموزید. اما بطور نسبتاً تقریبی غرض رسیدن به حقیقت تاریخی قطعی در مورد اروپای قرن بیستم، باید آن دو رویداد جنگ سی ساله (1914-1945) را در نظر بگیرید. تنها در این صورت است که بافت پیوندی بین «**تفنگ‌های آگوست**» [تفنگ‌های ماه اوت کتابی تاریخی است به قلم **باربارا تاکمن**، نویسنده آمریکایی. موضوع کتاب حول و حوش ماه نخست **جنگ جهانی اول** می‌گذرد. پس از گذر از فصل‌های مقدماتی، تاکمن با جزئیات از وقایع آغازکننده آن جنگ بزرگ سخن گفته است و سپس بر روی تاریخ نظامی متخصصان، با تأکیدی ویژه بر قدرت‌های بزرگ، متمرکز شده است. توپ‌های ماه اوت روایتی است از مراحل آغازین جنگ جهانی اول، از تصمیم‌دول اروپایی برای ورود به جنگ تا **عملیات نظامی** مشترک فرانسویان و بریتانیایی‌ها برای متوقف ساختن پیشروی آلمانی‌ها در خاک فرانسه. تاکمن ضمن شرح ماقوع ماجرا، برای خواننده از بحث‌ها، طرح‌ها، استراتژی‌ها، رخدادهای جهان، و احساسات جهانیان پیش و طی جنگ بزرگ روایت کرده است. [و وحشت‌هایی که قرار بود سه دهه بعد بر تمدن غرب بیفتد، آشکار می‌شود.

چیزی مشابه در مورد جنگ‌های آمریکا در ویتنام و افغانستان صدق می‌کند. از راه‌هایی که ممکن است به راحتی قابل قدردانی نباشد، این دو ارتباط نزدیک دارند. آشکار ساختن خویشاوندی آنها و در نتیجه، اهمیت واقعی آنها - مستلزم قرار دادن آنها در یک چارچوب تاریخی واحد است. طبقه بندی ویتنام به عنوان یکی از اپیزودهای «مراحل» جنگ سرد و افغانستان به عنوان بخشی نامرتب از جنگ جهانی علیه تروریسم، نظم روایی سطحی خاصی را به گذشته نزدیک می‌دهد. اما انجام این کار مانند تظاهر به این است که جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم رویدادهایی نامرتب هستند. از بافت همبند ضروری چشم پوشی می‌کند.

در عوض، برای شناسایی یک چارچوب تاریخی که هم ویتنام و هم افغانستان را در بر می‌گیرد، این گزاره را در نظر بگیرید: رویدادهای 1989-1991، هرچند برای اروپایی‌ها مهم بود، زمانی که اتحاد جماهیر شوروی فروپاشید، سبک زندگی آمریکایی را دست نخورده باقی گذاشت. درست است، پایان جنگ سرد پیامدهای بزرگی برای اروپای غربی و شرقی (به زودی ادغام می‌شود)، برای کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سابق (از دست دادن به دنبال سرنوشت خود) و برای خود روسیه (تحقیر و تحقیر شده) داشت، اما هنوز یک دولت مقتدر جانشین بزرگ اتحاد جماهیر شوروی است.

در حالی که این رویدادها سیلی از خودتیریکی‌ها را در ایالات متحده به راه انداخت، گذر از جنگ سرد به طور اساسی آرزوها یا انتظارات مردم آمریکا را تغییر نداد. برای چندین دهه، ایالات متحده برای حفظ و ارتقای موقعیت سودمندی که در سال 1945 به

دست آورد، تلاش کرده بود. هدف ضمنی آن نه تنها کنترل جهان کمونیستی، بلکه دستیابی به برتری ایدئولوژیک، اقتصاد، سیاسی و نظامی در مقیاس جهانی بود. همه رهبران آمریکا به جز بد بین ترین آنها واقعاً متقاعد شدند که برتری ایالات متحده در خدمت منافع نوع بشر است.

هر برجسبی را که دوست دارید به این دیدگاه بچسباند: بی گناهی، جهل حل نشدنی، ماگالومانی، امپریالیسم برهنه، نزدیک بینی تاریخی، اراده الهی یا سرنوشت. با این حال، درج آنها مفهوم استثناگرایی آمریکایی بود. هر اصطلاحی که ترجیح می دهید، در اینجا به اصل پروژه آمریکایی می رسیم. فروریختن دیوار برلین چیزی برای از بین بردن یا حتی اصلاح این استراتژی انجام نداد. در واقع، فروپاشی کمونیسم ظاهراً معقول بودن آرژوها و انتظارات از پیش موجود آمریکایی را تأیید کرد. حوادث 11 سپتامبر نیز همینطور بود. به طرز عجیبی اما حیاتی، حملات به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون تنها به استثنای گری آمریکا این حس تازه را القا کرد که اینجا اساس هویت ملت است. با شروع دولت جورج دبلیو بوش، رئیس جمهور جورج دبلیو بوش، اما تا به امروز، ایالات متحده مرتباً تلاش خود برای برتری جهانی را دوچندان می کرد که می توانست تا حد زیادی، هر چند که به هیچ وجه، با استفاده از طریق قدرت نظامی یا تهدید از آن به دست نمی آید.

ما اکنون در موقعیتی هستیم که بتوانیم پیامدهای چنین رویکردی را ارزیابی کنیم. یک گام مقدس برای انجام این کار، کنار گذاشتن روایت تاریخ معاصر است که بر جنگ سرد متمرکز است، که پس از یک فاصله کوتاه اما سعادتمند، با یک جنگ جهانی نامرتب علیه ترور به موفقیت رسید. زمان آن فرا رسیده است که روایتی را جایگزین کنیم که یک شرکت نظامی آمریکایی را توصیف می کند که از زمانی آغاز شد که اولین نیروهای رزمی ایالات متحده در ویتنام جنوبی به ساحل آمدند و تا زمانی که آخرین سرباز آمریکایی حدود 56 سال بعد کابل را با شکست ترک کرد ادامه یافت. اگرچه تصور این درگیری به عنوان جنگ پنجاه و شش ساله ممکن است دقیق باشد، اما فاقد حلقه خاصی برای آن است. بنابراین، اجازه دهید آن را جنگ بسیار طولانی (1965-2021) یا VLW بنامیم.

در آغاز VLW، برتری جهانی این کشور البته بدیهی بود. در داخل کشور، نظم قانون اساسی، هر چند ناقص، مقدس به نظر می رسید. با این حال، زمانی که «جنگ بسیار طولانی» به اوج خود رسید، ناظران آگاه درباره پیامدهای بین المللی افول آمریکا بحث می کردند، در حالی که با نگرانی در مورد اینکه آیا نظم سیاسی داخلی، که حداقل از پایان جنگ داخلی وجود داشته است، بحث می کردند. حتی زنده بمانند همانطور که قسمت هایی که شروع، نتیجه گیری و ویژگی اساسی VLW را تعریف کردند، جنگ های ویتنام و افغانستان کلید درک نتایج ناگوار آن را دارند. آنها چه به صورت جداگانه و چه با هم در نظر گرفته شوند، با وضوحی غیر قابل انکار، قصور نظامی وحشتناکی را نشان می دهند که موضوع پایدار VLW را تشکیل می دهد.

چرا ایالات متحده در ویتنام اینقدر مفتضحانه شکست خورد؟ چرا دوباره در افغانستان شکست خورد؟ به نظر می رسد که پاسخ به این دو سؤال مشابه است.

با این واقعیت شروع کنید که نه بقای جمهوری ویتنام در دهه 1960 و نه سرنگونی رژیم طالبان پس از 11 سپتامبر به هیچ وجه برای منافع ملی این کشور حیاتی نبود. هر

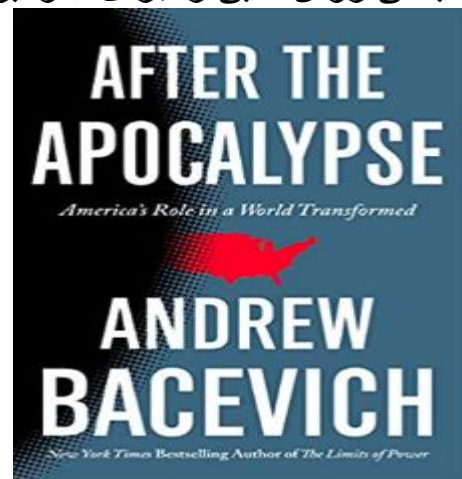
دو جنگ‌های انتخابی بودند که در مکان‌هایی (در بهترین حالت) اهمیت مماسی برای ایالات متحده داشتند.

سپس، فقدان تقریباً کامل نظارت سیاسی شایسته را به این ترکیب اضافه کنید. ژنرالی ناقص، با افسران ارشد در تلاش برای درک ماهیت جنگ‌هایی که به آنها محول شده بود. اعتماد بی دلیل به استفاده از فناوری پیشرفته نظامی؛ اتکای بیش از حد به نیروی آتش که تعداد قابل توجهی غیرنظامیان را کشته، معلول و آواره کرده و در نتیجه مردم محلی را از خود بیگانه می‌کند.

تلاش‌های ملت‌سازی که عمدتاً در ایجاد فساد گسترده موفق بود. ناتوانی در القای ظرفیت و انگیزه برای دفاع از کشورشان در ارتش‌های محلی؛ و از همه مهمتر، دشمنانی مصمم که کمبودهای مادی خود را با پیشی گرفتن از دشمنان خود در آمادگی برای مبارزه و جان دادن برای هدف جبران کردند.

هر یک از این عوامل نشان دهنده نحوه مبارزه ایالات متحده در ویتنام بود. نیم قرن بعد، هر کدام دوباره در افغانستان ظاهر شدند.

از نظر رفتار، این دو کمپین فقط از یک جنبه مهم با هم تفاوت داشتند: نقشی که به مردم آمریکا اختصاص داده شده بود. اتکا به خدمت اجباری برای افزایش نیرویی که در ویتنام می‌جنگید، مخالفت گسترده مردمی را با آن جنگ تحریک کرد. اتکا به ارتشی به اصطلاح داوطلب برای حمل بار جنگ افغانستان به آمریکایی‌های عادی این امکان را می‌داد که آنچه را که به نام آنها انجام می‌شد نادیده بگیرند، به ویژه زمانی که فرماندهان میدانی روش‌هایی را برای جلوگیری از تلفات ایالات متحده ابداع کردند.



قفسه کتاب

جنگ بسیار طولانی، در واقع، تلفات بسیار زیادی را به همراه داشته است، اساساً بدون مزیت. کل این شرکت که توسط ویتنام و افغانستان بسته شده بود، تقریباً هیچ ارزشی به همراه نداشت و سهم قابل توجهی در به قدرت رسیدن دونالد ترامپ و آسیب رساندن به سیستم سیاسی این کشور داشت. با این حال، حتی امروز، تعداد بسیار کمی از آمریکایی‌ها مانیل به مقابله با فاجعه‌ای هستند که در نتیجه سوء استفاده زنجیره‌ای ما از قدرت نظامی بر سر ایالات متحده آمده است. این نشان دهنده شکست شدید تخیل است. در این زمینه، فقط یک لحظه فکر کنید که آیا این کشور نه در ویتنام مداخله کرده است و نه با

حمله به افغانستان به 11 سپتامبر پاسخ داده است. چه اتفاقی می افتاد؟ تقریباً به طور قطع، ویتنام شمالی موفق می شد کشور تقسیم شده خود را با خونریزی بسیار کمتر متحد کند. و کنترل طالبان بر افغانستان به احتمال زیاد در سال های پس از 2001 بدون وقفه ادامه می یابد و مردم افغانستان برای تعیین سرنوشت خود باقی مانده اند. با این حال، علی رغم فداکاری های بی شمار نیروهای ایالات متحده، هزینه های هنگفت گنج، و به معنای واقعی کلمه میلیون ها کشته در آسیای جنوب شرقی و افغانستان، به هر حال اوضاع دقیقاً به همین شکل بود. آیا ایالات متحده اگر تصمیم می گرفت در آن جنگ های انتخابی شرکت نکند، وضعیت بدتری داشت؟ آیا اتحاد جماهیر شوروی در دهه 1960 و جمهوری خلق چین اخیراً چنین خویشتنداری را به عنوان دلیلی بر ضعف تفسیر می کردند؟ یا ممکن است دشمنان این کشور پرهیز از جنگ بیهوده را نشانه احتیاط و قضاوت صحیح یک کشور قدرتمند بدانند؟ و اگر از حماقت های جنگ در ویتنام و افغانستان پرهیز می شد، آیا نمی توانست از آسیب شناسی هایی که در حال حاضر بر این کشور رنج می برد، از جمله ترامپسیسم و جنگ های فرهنگی عمیق تر ما، جلوگیری یا حداقل از بین برود؟ مطمئناً این احتمال باید همه ما را تحت تأثیر قرار دهد. فقط از یک چیز می توانیم مطمئن باشیم: زمان پایان جنگ بسیار طولانی و آرزوهای نادرست برتری جهانی که الهام بخش آن بود، گذشته است. تنها در صورتی که آمریکایی ها وفاداری خود را به ایده استثنائگرایی آمریکایی و نظامی گری که آن را حفظ کرده است کنار بگذارند، ممکن است بتوان نتیجه گرفت که جنگ در ویتنام و افغانستان اهداف بسیار مفیدی داشته است. حق چاپ اندرو باسویچ 2022

تام دسپیچ

تام دسپیچ را در توئیتر دنبال کنید و در فیس بوک به ما بپیوندید. جدیدترین **Dispatch Books**، رمان دیستوپایی جدید جان ففر، (**Songlands** آخرین مجموعه **Splinterlands** و)، رمان **Every Body Has a Story** نوشته بورلی گولوگورسکی، و **A Nation Unmade by War** اثر تام انگلهارت، و همچنین آلفرد مک کوی در سایه ها را ببینید. کتاب قرن آمریکایی: ظهور و زوال قدرت جهانی ایالات متحده و کتاب «قرن خشن آمریکایی: جنگ و ترور از جنگ جهانی دوم» اثر جان داور. اندرو باسویچ

----- با تقدیم سلامها «2022-02-30»